

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

عدم دلالت روایات بیع مختلط به مستحل بر قاعده الزام

یک نکته ای راجع به بحث گذشته عرض کنیم . گرچه ما احتمال دادیم که این روایاتی که در باب بیع مختلط به مستحل وارد شده است را یکی از ادله قاعده الزام و یا از مصادیق قاعده الزام قرار دهیم، ولی با دقت دیگری که در مسئله کردیم – ولو اینکه مجالی هم نشد که اصلاً بحث قاعده الزام را مجدداً مراجعه ای کنیم و ببینیم آنجا هم آقایان این را به عنوان دلیل آورده اند یا نه؟

- اما تحقیق این است که این روایات نمی تواند دلیل بر قاعده الزام باشد و همچنین نمی تواند از مصادیق قاعده الزام باشد. قاعده الزام این است که «الزم الناس بما الزموا علي انفسهم»، که گفتیم «ناس» یا خصوص عامه هستند، یا اعم از عامه و کفار را هم شامل شود. «الزم الناس بما الزموا علي انفسهم» یعنی آنچه که بر خودشان الزام کرده اند شما خودشان را به آنها ملزم کنید. مورد خیلی واضح این قاعده که در روایات هم وارد شده است؛ این است که اگر مردی سنی، زن خود را سه طلاقه کرد – سه طلاقه روی مذهب ما باطل است اما روی مذهب آنها صحیح است – باید بگوییم دیگری می تواند این زن را بگیرد و این سه طلاقی که واقع شده است چون طبق مذهب آنها صحیح است، الزم الناس بما الزموا علي انفسهم. اما در ما نحن فيه این است که ما که مسلمان هستیم خوردن میته را حرام می دانیم و ثمن میته را هم سحت می دانیم. حالا در روایات وارد شده است که این مختلط را به مستحل بفروشید. آیا این با قاعده الزام ارتباطی دارد؟ آیا این از باب این است که چون آنها این را حلال می دانند آنها را الزام کنیم؟ این صحیح نیست، چرا که اگر ما بخواهیم اینطور بگوییم اشکالات زیادی وارد می شود.

نهایتش این است که ما این دو روایت صحیح را مخصص آن عموماً قرار می دهیم و می گوییم بیع میته لاکل حرام و باطل است الا کسی که خودش مستحل میته است. اما ربطی به قاعده الزام ندارد. در قاعده الزام دارد بما الزموا علي انفسهم کثیری از بزرگان این «علي» را «علي ضرریه» گرفته اند، یعنی دیگران را یا سنی ها را یا کفار را ملزم کنید به آنچه که خود آنها خود را به آن ملزم می کنند، یعنی موارد ضرری را شامل می شود. اما مواردی که عنوان ضرر ندارد را شامل نمی شود. لذا چه بسا آن مستحل پول کمی هم به مسلمان دهد و این میته یا مختلط را از او بخرد و اصلاً مسئله ضرر وجود ندارد.

بنابر این به نظر می رسد که اگر دقت کنیم این روایات ربطی به قاعده الزام ندارد، از مصادیق قاعده الزام نیست و دلیل بر قاعده الزام هم نمی تواند واقع شود. تفصیل این مطلب برای وقتی که قاعده الزام را بحث کردیم یا اگر ملاحظه فرمودید این نکته در ذهن شریف شما باشد. عرض کردیم که در ما نحن فيه سه طائفه روایات داریم . این طائفه اول بحثش تمام شد که خلاصه اش این بود که بیع مختلط به من يستحل الميتة صحیح است.

طائفه دوم روایاتی است که امر کرده به اینکه مختلط را جلو سگها بیاندازید. آیا این طایفه اول و طایفه دوم منافات دارد یا نه؟ این روایت در کتاب جعفریات است که قبلاً بحث کردیم که به آن جعفریات و اشعثیات هم می گویند؛ که از محمد بن محمد بن

الاشعث الكوفي عن موسي بن اسماعيل عن موسي بن جعفر عن ابيه اسماعيل عن آبائه اين روايات نقل شده است.

خود ابن اشعث و اسماعيل ثقه و ممدوح هستند، لكن نکته اي كه وجود دارد اين است كه اين كتاب را در قرن سوم از هند آورده اند و عنوان جعفریات داده اند، اما اثبات اينكه تمام آن رواياتي كه در اين كتاب آمده است را اشعث روايت کرده است مشكل است . ولو اينكه در بحث رجال و درايه همه تصريح کرده اند كه شرط حجيت خبر اين نيست كه خبر حتما در كتب اربعه باشد ، چرا كه ما رواياتي داريم كه در كتب اربعه نيست و مورد فتواي فقها هم واقع شده است، يكي از آن روايات «علي اليد ما اخذت حتي تؤديه» است، يكي از رواياتي كه در هيچكدام از كتب اربعه شيعه نقل نشده، اما مع ذلك فقها فراوان بر آن استنباط کرده اند و فتوا داده اند؛ همين روايت است كه در جعفریات آمده است . از اين جهت ضربه اي به حجيت روايت وارد نمي شود، اما فقط اين است كه اين كتاب در قرن سوم از هند آمده است و يقين نداريم كه هر آنچه كه در اين كتاب آمده است حتما اشعث نقل کرده باشد . در جاي خودش بايد بحث شود اينكه آيا بايد در كتب اربعه باشد يا نه؟ مي گويند از خصوصيات كتب اربعه اين است كه هر شيخ و استادي بر شاگردش قرائت کرده است و اين سبب شده است كه رواياتش محكم و متقن باقي بماند، ولي شرط حجيت خبر آن نيست كه حتما آنجا باشد.

روايت جعفریات

در اين جعفریات دارد: **عن علي(ع) انه سئل عن شاة مسلوخه و اخري مذبوحه عن عمي علي الراعي او علي صاحبها، يك شاتي كشته شده منتهي غير شرعي و يكي از آنها هم مذبوحه است، اما صاحبش نمي داند كدام يك ذبح شده و كدام عنوان ميته است، فلا يدري الذكيه من الميته، قال يرمي بهما جميعا الي الكلاب، هر دو را جلو سگها بياندازند.** سند روايت را ملاحظه فرموديد. مرحوم آقاي خوئي به جعفریات كه مي رسند در يك جا مي فرمايند صاحب كتاب مجهول است و در يك جا در اين كتاب اعتماد کرده اند، اما با قطع نظر از سند روايت كه عرض كرديم فقط آنچه كه قاذح است اين فاصله زماني است و اين مقداري براي ما اعتماد به اين كتاب را مشكل مي كند. دلالت روايت چطور؟ روايت دلالت دارد بر اينكه واجب است اين گوشتي كه مذكي و ميته با هم مخلوط شده است را جلوي كلاب بياندازد. **آيا رمي الي الكلاب يك واجب نفسي است يا نه؟** اينجا امير المومنين(ع) اين را كنايه قرار داده اند از اينكه انتفاع به اين جايز نيست. قطعاً همينطور است. **رمي الي الكلاب واجب نفسي نيست، مثل آنجايي كه آنائين مشتبهين هستند از امام(ع) سوال مي كنند ما با اين دو چه كنيم؟**

حضرت امر به اراقه مي كنند، مي فرمايند اين را دور بريزيد. اراقه يك واجب نفسي نيست، بلكه كنايه از اين است كه قابليت انتفاع ندارد. در عرف ما هم وقتي روغني نجس مي شود و فايده اي ندارد مي گوييم دور بريزيد، معنايش اين است كه بدرد نمي خورد. پس از اين روايت استفاده مي شود كه قابليت انتفاع ندارد آيا اين روايت با رواياتي كه مي گويد به مستحل بفروشيد منافات دارد؟ آيا مي شود گفت اين روايت اطلاق دارد و مي گويد چه مستحلي باشد و چه نباشد؟ روشن است كه تنافي وجود ندارد. اگر بگوييم اين روايت هم اطلاق دارد، روايات مستحل اين روايت را تقبيد مي زند، يعني **يجب طرحه الي الكلاب الا اذا كان المشتري مستحل للميته**، اگر مشتري مستحل ميته بود مانعي ندارد. شاهد بر اينكه منافاتي وجود ندارد اين است كه در بعضي از روايات وارد شده است كه ائمه(ع) فرموده اند اين را يا جلو سگها بريزيد و يا بدهيد به اهل ذمه، اين را در روايات كنار هم قرار داده اند .

روايت دوم

روايتي است در وسائل الشيعه از ذكريا بن آدم سألت أبا الحسن(ع) عن قطرة خمر او نبیذ مسكر قطرت في قدر، فيه لحم كثير و

مرق کثیر قطره ای شراب درون دیگی افتاد که گوشت و آب گوشت زیادی در این دیگ وجود دارد، قال ، حضرت فرمود: **یهراق المرق**، آبگوشت را دور بریزید، أو يطعمه اهل الذمه، اهل ذمه خمر را پاک می دانند و آن را به اهل ذمه بدهند، أو الکلاب، یا بدهند به سگها بخورند . شاهد این است که در این روایت این دو را کنار هم آورده است و معلوم می شود که منافاتی ندارد.

طائفه سوم روایات

طائفه سوم روایاتی است که در مورد لحم مشتبّه وارد شده است. این روایات در جلد 24 وسائل، ابواب الاطعمة المحرمة، باب 37، ص 188، حدیث 1 و 2 . حدیث 1 : **محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن البزنطي عن اسماعيل بن شعيب عن ابي عبدالله(ع) في رجل دخل قرية فاصاب بها لحما لم يدرأ ذكي هو أم ميتة** ، مردی داخل قریه ای شده است و به گوشتی برخورد کرده، نمی داند مذکی است یا میتة فقال يطرحه علي النار، آن را باید در آتش بیاندازد، فكل ما انقبض فهو ذكي، وکل ما انبسط فهو میت، آنکه جمع شد مذکی است و آن که باز شد میتة است .

بررسی مسند روایت

این روایت فقط اشکالش این است که اسماعیل و شعیب مجهول هستند. سند روایت را مختلط نقل کرده اند؛ در وسائل دارد: **اسماعيل بن شعيب**، در کافی و تهذیب دارد: **عن اسماعيل بن عمر عن شعيب** ، ولی اسماعیل و شعیب هر دو مجهول هستند فقط نکته ای که هست اینکه بزنطی را مرحوم شیخ در کتاب عده یکی از افرادی ذکر کرده است که **لا یروون و لا یرسلون** الا از کسی که اطمینان به او دارد، اگر کسی مبنای شیخ را قبول کند این روایت معتبر می شود .

روایت دوم

روایت دوم: **محمد بن علي بن الحسين صدوق**، از مرسلاتی است که به صورتی قطعی می گوید «قال» ، قبلاً گفتیم که صدوق دو نوع مرسل دارد؛ بعضی از مرسلاتش دارد «روی»، بعضی از مرسلاتش دارد «قال» . اینجا فرموده: **قال الصادق(ع) اذا وجدت لحما و لم تعلم أذكي هو أم اميته فألق قطعة منه علي النار** ، قطعه ای از آن را در آتش بیانداز، فان انقبض فهو ذكي وان استرخي فهو ميتة. این دو روایت را داریم.

فرق طائفه سوم با طائفه دوم

طائفه سوم روایاتی است که در مورد لحم مختلط نیست بلکه لحم مشتبّه است . مختلط آنجایی است که دو تا است و نمی دانیم کدام مذکی و کدام میتة است، مشتبّه یعنی يك عدد است و نمی دانیم مذکی است یا میتة در این دو روایت وارد شده است که در آتش بیانداز و نشانه ای را امام(ع) ذکر فرموده اند .

برخورد علماء با این طائفه روایات

صاحب جواهر(ره) در جلد 36 جواهر می فرماید که در لحم مشتبّه غیر واحدی از فقها گفته اند که اگر در آتش انداختی و منقبض شد کذا و منبسط شد کذا، بعد گفته است «بل فی الدروس کاد أن یكون اجماعاً» صاحب جواهر(ره) از کتاب دروس نقل کرده است که شهید اول(ره) فرموده که این در حد اجماعی است «بل فی الرياض حکایتہ عن بعض الاصحاب» صاحب ریاض این را از بعضی از اصحاب حکایت کرده است و از غنیة ابن زهره نقل می کند «صریحاً مؤیداً بفتوی ابن ادریس» ابن ادریسی که «لا یعمل بخبر واحد» اما بر طبق این روایت فتوا داده است، در کتاب غایة المراد آمده است «لا اعلم احداً خالف فیه» از فقها کسی مخالفت نکرده است «الا الفاضلین» مرحوم محقق و مرحوم علامه، مرحوم محقق در شرایع دارد «وقیل»، که اشعار به این دارد که قبول ندارد. این دو روایت اگر ضعف سندی هم داشته باشد، غیر واحدی از فقها بر طبق آن فتوا داده اند و عمل کرده اند و مشکلی از این جهت ندارد، لذا می توانیم بگوییم این روایت یا مجمع علیه است و یا اینکه لا اقل شهرت بر طبقش قائم است.

اشکالی در کلمات مرحوم آقای خویی(قدس سره) وجود دارد، ایشان می فرمایند که ما نمی توانیم به مضمون این روایت عمل کنیم، چون این روایت یک مضمونی دارد که لا یساعده العقل و الاعتبار. در مورد گوسفند، اگر گوسفندی را خفه کرده باشند ممکن است که خون از او خارج نشده و این خونها در گوشت باقی مانده و الان اگر این گوشت را در آتش بیاندازیم خونها بیرون بزند و میته است، اما گوسفندی که ذبح شرعی شده است و خون به اندازه کافی از او بیرون آمده، خونی ندارد و لذا جمع می شود و منقبض می شود. مرحوم آقای خوئی در کتاب مصباح الفقاهه در صفحات 130 می فرماید که مضمون این روایت مضمونی نیست که بتوانیم قبول کنیم.

نظر استاد

این توضیح را بنده عرض می کنم که آیا این را ائمه به عنوان یک اماره شرعی فرموده اند یا یک اماره عقلی؟ اگر بعنوان اماره شرعی فرموده باشند می توانیم به آن تعبد پیدا کنیم. اما ظاهرش این است که می خواهند به عنوان یک اماره عرفی نقل کنند. آن گوسفندی که ذبح کرده اند و عمداً بسم الله نگفته اند این هم میته است و خون از او بیرون رفته است و اگر گوشتش را در آتش بیاندازند منبسط نمی شود. در آنجایی که گوسفند را خفه می کنند ممکن است تطبیق پیدا کند، اما آنجایی که بسم الله نگفته اند و یا روبه قبله نبوده اما اوداج اربعه اش را بریده اند، آنجا این اماره درست نیست.

ما اینطور می خواهیم تعبیر کنیم که این روایت یک مضمونی دارد که ما نمی توانیم بپذیریم، چون امام(ع) در مقام بیان یک اماره شرعی نیست و در این روایت نمی خواهد به عنوان انه شارع یک نشانه ای را ذکر کند، بلکه می خواهد یک اماره عقلانی بدهد، ممکن است در بعضی جاها باشد اما در خیلی جاها نیست. لذا این مضمونش قابل اخذ و عمل نیست. ثانیاً بر فرضی که این روایت سند و دلالتش هم درست باشد مربوط به مشتبّه است و ربطی به مختلط ندارد. صاحب جواهر فرموده ما نمی توانیم در اینجا الغاء خصوصیت کنیم و بگوییم حکم مشتبّه و مختلط در اینجا یکی است.

نتیجه بحث از سه طائفه روایات

روشن شد که روایات طائفه دوم با طائفه اول منافات ندارد. طائفه سوم هم اشکال سندی دارد. با غض نظر از اشکال سندی اشکال دلالتی دارد. با غض نظر از هر دو اشکال، می گوییم مورد طایفه سوم روایاتی است مربوط به لحم مشتبّه و ربطی به ما

نحن فيه ندارد. نتیجه این شد که ما باید به روایات اولی اخذ کنیم؛ یعنی بیع مختلط به من يستحل الميتة صحیح است، و ما گفتیم که خصوص مختلط این مقدار الغاء خصوصیت را بر آن یقین داریم که خود میته معین را هم اگر بخواهیم به مستحل بفروشیم مانعی ندارد.

و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين.